

درس یکصد و هفتاد و سوم:

بحث علم ذات به ذات (3)

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم حاجی مسئله‌ای را نقل می‌کنند که آن را عرض می‌کنیم بعد - با بحث گذشته - تطبیق می‌کنیم. این بحث در علم خداوند به غیر است. ایشان وقتی که ثابت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ بَذَاتِهِ» چون ذات برای مسبب سبب است و برای معالیل علت است پس علم به ذات، علم به غیر را لازم می‌گیرد و از آنجایی که انفکاک معلول و مسبب از سبب و علت تامه محال است بنابراین در هر مرتبه‌ای که ذات هست در آن مرتبه معلول هست و علم به ذات علم به معلول را لازم می‌گیرد و ایشان با این بیان ثابت می‌کنند که خداوند متعال به علم حضوری و شهودی - نه به علم حصولی - علم به سایر معالیل خود دارد چون احاطه علت بر معلول احاطه حضور و شهود است، نه احاطه صورت علمیه، بلکه نفس معلول و عینیت معلول پیش علت حاضر است [اما] صورت ذهنیه او، این طور نیست. بناءً علی هذا این مرتبه ذات روی این جهت مراتب دیگر را اقتضا می‌کند. یعنی نتیجه این طور می‌شود که ذات در هر مرتبه‌ای اقتضای مراتب دیگر را دارد.

آن مطلبی که قبلاً هم عرض شد در اینجا مطرح می‌شود. اینکه می‌فرمایند: انفکاک علت تامه از معلول محال است، انفکاک علت تامه در مقام علّیت محال است نه در مقام ذات؛ یعنی اگر حیثیت تعلیلیه در ذات وجود داشته باشد با تحقق آن حیثیت تعلیلیه و تشوّن ذات به علّیت، دیگر انفکاکش از معلول مستحیل می‌شود. اما اگر این حیثیت تعلیلیه وجود نداشته باشد، چه اشکالی دارد که در مرتبه ذات معلول نباشد. پس آیا علم خداوند متعال به خودش علم او را به معلولات لازم گرفته است؟! این در صورتی است که معلولات وجود عینی داشته باشند اما اگر در مرحله ذات وجود عینی نداشته باشند، لازمه علم به ذات، علم به معالیل نخواهد بود و باید دلیل دیگری را پیدا کنیم، نه این راه.

علم به ذات، علم به ذات است اما اینکه شما می‌گویید: ذات جدای از مسبب نمی‌شود، ذات سبب است و اغیار مسبب هستند، ذات علت است و غیر همه معلول هستند، این در مقام نزول و تنزل است و انفکاک علّیت از معلول در حیثیت تعلیلیه است یعنی وقتی که علت در مقام علّیتش تام بشود آن وقت دیگر انفکاکش از معلول صحیح نیست. وقتی که شما دست‌تان را می‌برید و کلیدی را می‌چرخانید در آن هنگامی که این کلید می‌چرخد، دیگر معنا ندارد که دست شما بگردد و کلید نگردد. یک وقت شما به سمت آن کلید حرکت می‌کنید ولی هنوز دست‌تان به کلید نرسیده است، یک وقت دست‌تان را روی کلید می‌گذارید و هنوز نمی‌چرخانید و یا اینکه می‌خواهید بچرخانید اما مانعی می‌آید و منع می‌کند، در این صورت هنوز علّیت تام نشده است اما اگر تام بشود دیگر معلول هم تام است و انجام می‌شود. اما این طور نیست که چون علت از معلول جدا نیست پس هر وقت شما دست‌تان را می‌چرخانید کلید هم باید بچرخد. الآن بنده دستم را می‌چرخانم و کلید هم نمی‌چرخد

این کاری ندارد به اینکه ذات از معلول جدا بشود. پس ما باید این مسئله و این قید را در اینجا احراز کنیم که ذات در مقام علّیت، تام است و نمی‌شود بین او و معلول جدا باشد.

تلمیذ: این کلیدی که دست ما است علت نیست؛ علت در صورتی است که ما تامه بدانیم، یعنی یک علت تامه است نه علت ناقص

استاد: عرض بنده هم همین بود، وقتی که ما به آن سمت حرکت می‌کنیم این علل ناقصه هم یکی یکی متعاقباً انجام می‌شود تا وقتی که دست حرکت می‌کند این در آنجا است.

آن وقت در اینجا که شما می‌فرمایید: علم ذات به اشیاء، علم حضوری و شهودی است و ذات در مرحله علّیت، جدای از معلول نیست، این مسئله مطرح است که بر فرض ما زمان را در این مسئله دخیل ندانیم، چگونه شما تطورات و تشوّات ذات به شئون و اطوار مختلف را ملصق به ذات می‌دانید درحالی که اینها متعاقباً و متوالیاً انجام می‌شوند؟! اینکه الآن یک صورت حاصل نشده است و صورت دیگری حاصل می‌شود این تشوّن و طور او را چگونه ارزیابی می‌کنید؟! یعنی فرض کنید الآن هنوز زیدی به وجود نیامده است بر فرض شما بگویید که صورت ملکوتی زید در اعیان ثابت به وجود هست و در ملکوت همین جهت وجود دارد ولی وجود خارجی زید که الآن نیست این را که دیگر نمی‌توانیم انکار کنیم؛ وقتی که زیدی ده سال دیگر به دنیا می‌آید آیا وجود خارجی او الآن بالفعل است؟! کجا است؟ این وجود خارجی زید که معدوم است ولی بر فرض ما بگوییم که آن صورت ملکوتی او وجود دارد - باید هم وجود داشته باشد و در آن حرفی نیست چون اگر نداشته باشد خیلی مسائل پیش می‌آید - و جزء ثابتات ازلیه است و همیشه بوده اما صورت خارجی اش هنوز تحقق پیدا نکرده است، آیا علم به ذات، علم به همین صورت خارجی را که هنوز تحقق پیدا نکرده است لازم گرفته است؟! قضیه این طور است؟! یعنی صرف علم ذات به ذات خودش، علم به این صور را لازم گرفته است؟! صورتی که هنوز نیست و هنوز وجود خارجی ندارد.

تدریجی الحصول بودن مشرب عرفا و اهل ذوق نسبت به وجود اشیاء

در اینجا باید عرض کنیم که مشرب عرفا و اهل ذوق بر این است که تمام اشیائی که در خارج متدرجاً پیدا می‌شوند و به عبارت دیگر تدریجی الحصول هستند، اینها از نقطه نظر دید ما تدریجی الحصول هستند اما وجود که تمام این شئون را در ذات خودش واجد است و هیچ مرحله‌ای از مراحل در او فقدان ندارد و عادم هیچ کدام از مراتب و اطوار خودش نیست، احاطه علمی این وجود به ذات خودش، احاطه به تطورات و تشوّات خودش هم خواهد بود چون اینها دیگر جدای از او نیستند. پس ما در مقام علّیت بحث نمی‌کنیم اگر بخواهیم بحث را در علّیت ببریم، این اشکال به حاجی وارد است که انفکاک علّیت تامه از معلول جایز نیست ولی انفکاک معلول از علت - نه در مقام علّیت - در مقام ذات علت، چه اشکال دارد؟! چه اشکال دارد که بین

معلول و علت - نه در مقام علّیت - در مقام ذات خودش منفک باشد؟! مثلاً پدری هست و فرزندى نیست؛ هنوز اصلاً ازدواج نکرده است. دستى هست و حرکتى نیست. اراده‌ای هست و فعل خارجى نیست - چون مسائلى هست تا آنجا برسد - پس اگر شما از راه علّیت وارد می‌شوید **لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ** به اینکه انفکاک معلول از علّیت تامه در مقام علّیت محال است، يعنى وقتى علت تام بشود، نمى‌شود. ولى نه در مقام ذاتِ علت؛ انفکاکش در مقام ذاتِ علت جایز است. چون هنوز حیثیت تعلیلیه نیامده است.

تلمیذ: در ما که ناقص هستیم ذات از علت جدا می‌شود؟ بله، ممکن است ذاتى باشد ولى علّیت هنوز تحقق پیدا نکرده و یک‌سری شرایط دارد؛ زمان حاکم است مکان حاکم است ... اما درباره خدا، ذاتى است که بذاته دیگر هیچ حیثیت دیگری در او نیست که ملزم بشود تا این علّیت تمام بشود، علت تامه است.

استاد: بله، چه اشکالى دارد. نفس‌الاراده در اینجا خودش واسطه‌اصلى بین انفکاک ذات از معاليل است، یک وقت که اراده تعلق می‌گیرد، یک وقت هم اراده تعلق نمى‌گیرد ﴿يَسِّرُ اللَّهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ چیست؟! ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءٌ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ هر وقت بخواهد، این کار را انجام می‌دهد؛ الآن نمى‌خواهد؛ در این بُرهه نمى‌خواهد، در آنجا مى‌خواهد. الآن نباید در اینجا زلزله بیاید بلکه آنجا باید بیاید؛ آنجا را مى‌خواهد، اینجا را نمى‌خواهد. مى‌خواهد زلزله در اینجا پیدا شود مى‌گوید که همه را از بین ببر این یکی را از بین نبر، این یکی را از بین ببر بقیه را از بین نبر. تمام این مسائل مختلفه و اراده‌های مختلفه‌ای که به حوادث عالم تعلق می‌گیرد براساس اراده وجود و اراده عدم است؛ این بشود آن نشود، این باد اینجا بیاید آنجا نیاید، زلزله اینجا بیاید آنجا نیاید، زید در این موقع به دنیا بیاید، عمرو در آن موقع به دنیا بیاید. اینکه مسئله‌ای ندارد. لذا از این باب نمى‌توانیم وارد شویم.

آن چیزی که عرض کردم از این باب است که ما وقتی معاليل را تعینات وجود بدانیم و وجود هیچ‌گاه خالی از تعینات خودش نخواهد بود يعنى فاقدی نیست تا اینکه واجد بشود، بنابراین این تطوّرات همه در دید ما متدرّجاً است اما تمام این تطوّرات در نفس‌الوجود - در ذات وجود - هست و آن وجود، عالم و واجد است به حیثیات و تطوّراتی که بر خودش می‌آید حالا چه در دید ما باشد و چه در دید ما نباشد؛ دید و عدم دید ما باعث فقدان و معدومیت یک ظهور و یک تعین نخواهد بود. آن وجود در آن بساطت خودش همه تعینات را در هر برهه - چه زمانی و چه غیر زمانیات - بالفعل واجد است، منتها از نقطه نظر سیر عَرْضی، ما فاقد آنها

^۱ ۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. امام‌شناسی، ج ۸، ص ۲۲۳:

«و خداوند در هر روزی به شأن و کاری خاص پردازد»

^۲ ۲. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام‌شناسی، ج ۱۶، ص ۱۸:

«این است و جز این نیست، امر خداوند آن است که چون اراده کند چیزی موجود شود، به آن چیز می‌گوید: بشو! و آن می‌شود.»

هستیم ولی او واجد است مثل شخصی که بالای پشت بام رفته است، او دارد مسافت را می‌بیند که زید دارد همین‌طور می‌آید مثلاً دوربینی گذاشته و از این دوربین دارد تماشا می‌کند که زید از چند فرسخی دارد کم‌کم می‌آید. ولی از دید ما چیزی جلوی ما نیست وقتی جلو می‌آید، یک سیاهی می‌بینیم، باز جلو می‌آید، می‌بینیم که یک رونده است، باز جلو می‌آید، می‌بینیم یک حیوان است، باز جلو می‌آید، می‌بینیم انسان است باز جلو جلو جلو می‌آید تا می‌بینیم زید است. اما آن کسی که یک دوربین قوی گذاشته است بین ده فرسخی که دارد زید را می‌بیند و یک متری، برایش هیچ فرقی نمی‌کند بلکه همان زید را می‌بیند که جلواش هست چون دوربین همه را جلو می‌آورد و وقتی هم که زید جلو بیاید باز همان زید است این از باب مثال و تقریب است. از دید او فرق نمی‌کند چون احاطه دارد و این گذشت را احساس نمی‌کند ولی ما چون احاطه نداریم گذشت را احساس می‌کنیم، صغَر و کِبَر را احساس می‌کنیم، وجود و عدم را احساس می‌کنیم، کوچکی و بزرگی را احساس می‌کنیم که کوچک بود بزرگ شد، از جوانی به پیری رسید، از کودکی به جوانی آمد و بعد هم قدش خمیده شد. ما داریم این سیرها را احساس می‌کنیم. اما آن کسی که احاطه دارد تمام این اطوار پیش او حضور دارد.

تلمیذ: یعنی عیناً حضور دارد؟!

استاد: عیناً حضور دارد نه علماً.

تلمیذ: ... الآن کسی که حدود شصت سال عمر می‌کند در تمام این لحظاتش وجود خارجی دارد و تمام خصوصیات ...

استاد: بله، تمام اینها همه با وجود خارجی در اینجا وجود دارد.

تلمیذ: یعنی هر آن به آن، لحظه به لحظه و سلول به سلولش آنجا هست؟!

استاد: تمام اینها در آنجا هست یعنی هر لحظه‌ای از لحظات و هر برهه‌ای از برهه‌ها [هست]. در همین قضیه گیر کرده‌اند؛ حالا در صورت ملکوتی‌اش می‌گویند که مسئله‌ای نیست، آنجا ثابت است ولی صحبت در این است که این صورت ملکوتیه جدای از اطوار و ادوار خودش نیست؛ این‌طور نیست که مثل عکاس‌خانه باشد که وقتی شما می‌روید عکس می‌گیرید فیلم شما را در عکاس‌خانه نگه می‌دارند و بعد هم می‌نویسند به‌هیچ‌وجه فیلم پس داده نخواهد شد، هر وقت بیاید از روی آن بیندازید! الآن شما در این عکاس‌خانه بروید می‌بینید ده‌هزار فیلم در بایگانی همین‌طور هست، حالا زید خودش دارد در خیابان راه می‌رود اما فیلمش در عکاس‌خانه هست. اما این این‌طور نیست که خدا آنجا یک بایگانی دارد و تمام فیلم‌ها و عکس‌ها را نگه داشته است بلکه وجود حقیقی افراد **مِنَ الْأَزْلِ إِلَى الْآبَدِ** در آن بایگانی هست، نه فیلم و صورت تنهای آنها بلکه آن وجود عِلّی آنها در آنجا هست وجود عِلّی چه زمانی می‌تواند باشد؟! وقتی که جنبه معلولیت داشته باشد و

وقتی که بتواند اثر بگذارد و وقتی که بتواند در خارج کار کند. آن وجود علی به همان کیفیت این بحثی که از «جمادی مُردم و نامی شدم»^۱ و بحث «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»^۲ که من عرض کردم، یک مطلبی بین نظریه صدرالمتألهین و نظریه بوعلی هست که ما معتقد به آن هستیم در اینجا است که آن قضیه می آید که این روحی که در آن عالم هست آیا از نظر فعلیت تام است یا غیر تام؟! اگر تام است پس دیگر جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء چرا؟! اینکه الآن در ملکوت هست.

وجود نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از خلقت آسمانها و زمین

نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از خلقت آسمانها و زمین، - قبل از خلقت - در ملکوت وجود داشته است؛ در آن صُقع مقام مشیت و تنزل، وجود داشته است و همان نفس موجب بروز این عوالم مجردات و ماده و تمام اینها شده است حالا چطور آن نفس پیغمبر جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می شود؟! اگر جسمانیة الحدوث است یعنی قبلاً نبود. اگر بود پس کجا بود؟! دیگر جسمانیة الحدوث نگوید. پس این یک نفس و روحی است در عین اینکه وجود داشته و در ثباتات ازلیه بوده است، در مرحله تعلّقش به این عالم، یک ادواری را طی می کند. یعنی نه اینکه [در] مرحله تعلّقش به این عالم، وقتی که از آنجا می آید، آنجا را رها می کند این طور نیست بلکه عجیب اینجا است که در عین حال که در آنجا هم هست، اینجا هم می آید و می گوید: ما هم با اینجا سر سازگاری داریم. مثل اینجا نیست که ترک کردن باشد؛ من از نظر جسمیت یک قوانینی دارم مثلاً یک جسم نمی تواند متحرّک به دو این باشد، اگر من در اینجا هستم دیگر نمی توانم در آنجا باشم. اگر بخواهم در آنجا باشم - بله - ممکن است جسم دیگری خلق کنم؛ آنهایی که خلق ابدان می کنند چه کار می کنند؟ دو بدن خلق می کنند، نه اینکه یک بدنشان در دو جا باشد، اینکه محال است؛ یعنی [وقتی که] یک بدن با این خصوصیات و با این شرایط متحرّک به این آیین است، همین بدن با همین خصوصیات [نمی شود که] اینجا باشد.

شاعر گفته است:

ولی بالأخره گفته است: دو بدن! نگفته است: یک بدن! اگر یک بدن باشد که ... - گرچه بعضی وقتها یک بدن می شود ولی معمولاً دو بدن است. آن وقت اگر یکی شود یک تحرّک را می خواهد! (مزاح) - این ترک کردن می شود. وقتی که بدنی می خواهد جای دیگر برود تحرّک اولی را ترک می کند و متلبّس به تحرّک دوم می شود. روح وقتی که می خواهد به این بدن تعلق بگیرد آیا موقع خود را ترک می کند و در این دنیا می آید؟!

^۱ . مثنوی معنوی، دفتر ۳، بخش ۱۸۷ - جواب گفتن عاشق و عاذلان و تهدید کنندگان را.

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷.

روح که در ظرف ماده نمی‌گنجد، ظرف مجرد که ماده نیست همان‌طوری که ظرف ماده مجرد نیست یعنی یک کاسه را در نظر بگیرید روح بیاید داخل آن کاسه و درب کاسه را ببندیم و بگوییم: روح زید را داخل این کاسه داریم، این‌طور که نمی‌شود. اصلاً مجرد با ماده دوتاست و سنخیتش، سنخیت ماهوی است، ماهیتش تفاوت پیدا می‌کند. پس این زیدی که روحش از آن عالم در اینجا می‌آید، چه نحوه تعلقی است؟!

توضیح قول قائلین به هبوط و رد آن

این مسئله باعث شده است که مرحوم بوعلی و امثاله فهمیدند روح یک امر ثابتی است ولی از طرفی نمی‌دانند که این جرمی که الان به عنوان نطفه دارای حیات و روح است، به آن روح تعلق می‌گیرد و رشد و نمو پیدا می‌کند و تبدیل به انسان می‌شود، چون از این مسئله هم دستشان خالی بود لذا قائل به هبوط شدند. «هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ»^۱ قائل به هبوط این است که یک روحی در یک جا هست وقتی که دید ظرف و زمینه برای هبوط آمد به آن زمینه و به آن ظرف تعلق می‌گیرد. مرحوم صدرالمتألهین از نقطه نظر اشرافات و مسائل دیگر و اینها احساس این مطلب را می‌کند که بالأخره باید یک ارتباطی بین این جسم و زید وجود داشته باشد و چون وجود را دارای حرکت جوهری می‌بیند لذا این حرکت جوهری را در تکامل و به فعلیت رسیدن آن استعدادی که در این نطفه هست مشاهده می‌کند. از این نقطه نظر ایشان قائل به جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می‌شوند. ولكن وقتی که ما امروز می‌بینیم نطفه دارای حیات حیوانی است و نطفه هر شخص با شخص دیگر از نقطه نظر خصوصیات تفاوت پیدا می‌کند، این حیات حیوانی و این نطفه که دارای شعور و درک است وقتی که در یک ظرف مستعد واقع شود آن حیات حیوانی شروع به حرکت کردن و رشد کردن می‌کند. لذا این‌طور نیست که قبل از زمان چهار ماهگی روح نداشته باشد بلکه روح دارد اما روح حیوانی دارد، قلب می‌زند، در آنجا شعور دارد، بعد در چهار ماه و ده روز - چهار ماه و نیم - این متبدل به روح انسانی می‌شود. یعنی آن حرکت جوهری که در او هست او را مانند آن نفس ملکوتی که بوده درمی‌آورد. حالا عجیب اینجا است که آن نفس ملکوتی که زید قبل از خلقت این بدن دارد چه مرتبه‌ای از مراتب وجودی زید است؟! آیا آن نفس ملکوتی در یک سالگی او است؟! در ده سالگی او است؟! در بیست سالگی او است؟! یعنی من باب مثال اگر شما زید را در ملکوت دیدید که ده سال دیگر به دنیا می‌آید، این نفس زید را که شما مشاهده کردید در چه سنی از ادوار

۱. دیوان ابن سینا؛ این قصیده را لغت نامه دهخدا در ماده أبوعلی سینا ص ۶۵۳ آورده است:

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ *** وَرَقَاءُ ذَاتُ تُعَزُّزٍ وَ تَمْتَعِ

معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۲:

هبوط و نزول کرد به سوی بدن تو از بالاترین محلّ و عالی‌ترین مرتبه، کبوتر ورقاء روح که دارای مقامی بس عزیز و محلّی منیع است.

این زید آن نفس ملکوتی را شما دارید مشاهده می کنید؟!

تلمیذ: در کَلَش است؟

استاد: أَحَسَنَت در کَلَش هست، آن کَلَش چطوری است؟! یک امر ممتدی است که آن امر ممتد به یکدیگر ملصق است نه مثل این چیزهایی که درست می کنند و چیزها را کنار هم می گذارند. می گویند که وقتی فیلم درست می کنند هر بیست و چهارتا فیلم یک ثانیه است، وقتی که این قطعات فیلم بگذرد و شما مشاهده کنید می بینید این بیست و چهارتا در یک ثانیه گذشته است، لذا شما ثابت می بینید اگر کمتر باشد شما خیلی کوتاه می بینید. مثل اینکه فیلم تکه تکه شده یا اینکه اگر تندتر از بیست و چهارتا باشد - سی یا چهل تا باشد - زود از چشم شما می گذرد. این آتش گردانی که الآن می گردد و شما یک خط می بینید به خاطر این است که قبل از اینکه بخواهد ذهن شما آن خط اوّل را در آن نقطه ضبط کند، زودتر از آن آتش گردان به خط دوم رسیده است یعنی اوّل ذهن می آید این نقطه را در اینجا ثبت می کند بعد در یک نقطه پایین تر بعد در یک نقطه اینجا، بعد در یک نقطه اینجا، بعد در یک نقطه اینجا، اگر این طور باشد شما جهات مختلفی را برای آتش گردانها مشاهده می کنید. اما چون این آتش گردان سریع می چرخد قبل از اینکه ذهن بیاید و این آتش گردان را در این نقطه ثبت کند، آتش گردان به نقطه بعدی رسیده است. لذا شما فقط یک خط مشاهده می کنید و دیگر آتش گردان را در نقاط مختلف نمی بینید. این به خاطر این است که آتش گردان زودتر از ذهن شما و زودتر از عکس برداری چشم، دارد تغییر جا می دهد. حالا این روح این طور نیست که خدا کنار هم گذاشته است مثلاً زید یک ساله و دوساله و همین طور بیاید، بیاید، تا زیدی که دارد از دنیا می رود بلکه یک امر ممتد است که به مجرد جوهری به هم ملصق است. این مجرد جوهری می آید همه مسائل را حل می کند چون مجرد است لذا می تواند یک امر کشش داری در خودش حمل کند. لذا شما زیدی را که بیست سال دیگر به دنیا می آید از همین الآن در یک سالگی در ملکوت می بینید در حالی که پدر و مادرش هنوز به دنیا نیامده اند اما شما خودش را الآن می بینید. دو سالگی اش را هم می بینید. منتها هر مقداری که احاطه بر آن صورت ملکوتی قوی تر شود خصوصیت تجردی او بیشتر برای ما ظهور پیدا می کند. حالا این امری که الآن در آنجا وجود دارد و شما دارید آن را می بینید الآن نسبت به موجودات جنبه فعلی و علی دارد یعنی همین الآن تمام اینها همه خلق شده اند منتها از نقطه نظر دید ما هنوز خلق نشده اند، ولی الآن زید بیست سال دیگر خلق شده است به خلق مادی خلق شده است نه به خلق مجرد، بلکه به خلق مادی خلق شده است.

تلمیذ: ماده هم دوباره ظرف می خواهد، ظرفش جای دیگر باید باشد.

استاد: نه، ظرفش همان انطوای در مجرد است.

رابطه حادث و قدیم از مشکل‌ترین مسائل فلسفی

رابطه ماده و مجرد این رابطه این مسئله مهم، همین رابطه حادث و قدیم است که از مشکل‌ترین مسائل فلسفی است که چطور این امر ماده با یک امر مجرد ارتباط دارد؟ این ماده که از جایی نیامده است بلکه معلول مجرد است. شما خودتان می‌گویید که بین مجرد و ماده اختلاف ماهوی است پس این رابطه ماده با مجرد چه ربطی است که این دوتا را باهم ضمیمه کرده است؟! ان شاء الله برای بحث بین حادث و قدیم بماند.

راه نداشتن جهت عدمی در وجود

اشاره‌ای که در اینجا فعلاً شد این است که ما ماده خلق نشده نداریم بلکه ماده خلق شده است همان‌طوری که مجردات خلق شده‌اند، پس وجود همیشه در خودش حائز و واجد جمیع فعلیات است و هیچ‌وقت از قوه به فعل نمی‌رسد. وجود غنای به ذات دارد. آنچه که از قوه به فعل می‌رسد دید ما نسبت به اشیاء است، نه نفس خود اشیاء.

تلمیذ: نفس یک امر اعتباری است باید همه‌اش قدیم باشد.

استاد: بله دیگر عرض شد وجود همیشه ... وقتی که می‌گوییم: غنای به ذات دارد و هیچ جهت عدمی در او راه ندارد یعنی شما هیچ جهت عدمی در وجود نمی‌توانید پیدا کنید که وجود این را نداشته باشد و بعد پیدا کند، نه‌خیر بلکه هرچه را که ندارد، در همان موقع دارد.

تلمیذ: این حرکت جدید به این مبنا هم رفته است؟

استاد: بله، این حرکت جدید به این مبنایی که عرض شد رفته است. یک بنده خدایی بعد از رحلت حضرت آقا - رضوان تعالی الله علیه - پیش من آمد و ما سابق بحثی با او داشتیم و من می‌گفتم: حرکت جوهری را به این مبنایی که اینها دارند می‌گویند قبول ندارم بلکه تطورات در وجود را قبول دارم نه حرکت جوهری؛ حرکت جوهری به این کیفیت اصلاً نیست که یک امر ثابتی باشد و آن امر ثابت ... هیچ امر ثابتی ما نداریم. امر ثابت همان نفس وجود است که به تطورات مختلف درمی‌آید و نفس وجود هم که جوهر نیست. اینکه شما حرکت جوهری فرمودید، جوهر یکی از شئون وجود است و خود جوهر از مقوله وجود نیست چون وجود مقوله نیست تا اینکه جوهر باشد. او بعد از رحلت حضرت آقا - رضوان تعالی الله علیه - پیش من آمد و گفت که فلانی آنچه را که تو گفتی، آقا در یک برنامه‌ای که به من دادند دیدم که بله اصلاً ما حرکت جوهری نداریم، ما هرچه داریم همین تطورات وجود است که مافوق حرکت جوهری است و خیلی بالا است.

تلمیذ: تطورات شئون را هم می‌توانیم زیر سؤال ببریم. چون تطورات همان تدریجی الحصول هر شیء هستند که ما فرض کنیم و این هم ما می‌گوییم که در آن عالم بوده و هست؟

استاد: نه‌خیر، ببینید تدریج به‌عنوان نبود نه، ولی تدریج یعنی تطورات به‌عنوان ذات خودش، این همیشه

هست.

تلمیذ: همه‌اش بود است؟

استاد: همه‌اش بود است و این در بود تطوّرات دارد.

تلمیذ: این تطوّر نسبت به ماست؛ چون ما نسبت به آن ماقبل و مابعد جاهلیم می‌گوییم که تطوّر حاصل است، شئونی هست و تنزلی هست. در حقیقت نه تطوّر شده و نه تنزلی شده «الآن کما کان»^۱ مثل همان همیشه بوده و هست.

استاد: «الآن کما کان» درست است و تمام این تطوّرات و به‌اصطلاح شئونی که الآن دائماً پیدا می‌شوند همان جهاتی هستند که وجود همه را در خودش دارد و بروز و ظهور می‌دهد. تلمیذ: بروز و ظهور برای ما است نه برای حقیقت وجود.

استاد: نه، برای همین ماهیات و قوالب خودش، برای همین‌ها هم بروز و ظهور دارد یعنی تمام این بروزات در ذات هستند. حتی برای تعینات حتی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم؛ الآن برای پیغمبر اکرم یک تطوّراتی می‌گذرد یا نمی‌گذرد؟! دائماً دارد بیشتر مبهج می‌شود یعنی **بما لا نهایه** دائماً دارد ابتهاج پیدا می‌کند. این ابتهاج برای این قالب است اما آیا این تطوّرات در خود وجود نبوده است و پیدا می‌شود؟! نه، هست؛ ظهورات پیدا می‌کند نه اینکه نبود؛ ظهور پیدا کردن با نبود دوتا است. درست شد؟! این هم مسئله‌ای که در اینجا است تا اینکه بحث مفصلش را إن شاء الله برای ربط بین حادث و قدیم بگذاریم. ... تعلق بگوید، ربط بگوید، هر چه ... بالآخره یکی می‌بیند سرش را می‌آورد دم یک کوهی ... گفته بودید که یکی یک دفعه زنده می‌شود!

تلمیذ: این نفس که می‌آید ظهور می‌کند آیا در مرحله نطفه‌ای می‌آید ظهور می‌کند یا در آن مرحله چهارماهگی؟! استاد: در همه‌اش است.

تلمیذ: پس باید قبلش در مرحله خاکی ظهور کند؟

استاد: بله، در همان جا آمده است. ما می‌گوییم که از خاک می‌آید و جلو می‌آید فرض کنید که در نبات می‌آید و ... تا در بدن فلانی می‌رود، تازه در بدن فلانی تبدیل به نطفه می‌شود و آنجا خودش را درست می‌کند و به اینجا می‌آید. تمام این گردونه همه کنترل از راه دور است؛ نه کنترل از راه دور بلکه نفس ارتباط است حالا ما کنترل می‌گوییم. کنترل یعنی شما اینجا نشسته‌اید و دارید آن را از اینجا کنترل می‌کنید. ولی یک وقت آن را

^۱. جامع الأسرار، ج ۱، ص ۵۶.

گرفته‌اید و این طرف و آن طرف می‌برید اینجا و آنجا می‌برید، قضیه این طور است متنها چون ما در مرحله خاک هستیم [نمی‌بینیم اما] آن کسی که چشم دارد می‌بیند که این خاک که الآن در اینجا هست دارد گردش می‌کند و این الآن همان زمین مساعدی است برای اینکه باید این تکه از خاک یک زید بشود، بعد من باب مثال یک باغبانی می‌آید در اینجا درختی می‌کارد و این رشد می‌کند. آن کسی که می‌آید و این درخت را می‌کارد از آنجا سیخش می‌کنند این طور نیست که خودش دارد این کار را می‌کند یعنی می‌آید این را می‌کارد و ... الآن روح دارد کار انجام می‌دهد؛ کار انجام می‌دهد تبدیل به سیب می‌شود، وقتی تبدیل به سیب شد می‌گوید که حالا من سیب شده‌ام. این سیب با سیب‌های دیگر فرق می‌کند، بعد عمرو این سیب را می‌خورد تبدیل به نطفه می‌شود و در شکم صغری می‌رود و فرض کنید تبدیل به زید می‌شود و نطفه‌اش فلان می‌شود. رشد می‌کند و می‌گوید که من دارم می‌آیم شما من را نمی‌بینید، من این داخل پنهان شده‌ام، داخل صندوق خانه رفته‌ام - یکی می‌گفت: مگر اینجا صندوق خانه است!! - و پنهان شده‌ام شما من را نمی‌بینید چه موقع من را می‌بینید؟! وقتی که بیرون بیایم، شروع به وقّ کردن کنم می‌بینید ولی تا وقتی که این داخل هستم نمی‌بینید. وقتی هم که سیب هستم باز من را نمی‌بینید، وقتی که درختم من را نمی‌بینید، وقتی که زمینم من را نمی‌بینید. عجایی است که سر آدم سوت می‌کشد! وقتی ببیند که چه دارد می‌گذرد، جداً آدم دیوانه نشود خیلی عالی است! دیوانه نشود خیلی عالی است که واقعاً چه خبر است و چه اوضاعی است که اصلاً به مغز هیچ فیلسوفی از خلقت آدم تا ابد خطوط نمی‌کند! این چیزها به مغز هیچ کس خطور نمی‌کند. خلاصه این تطوراتی که آن نفس دارد همه را انجام می‌دهد تمام اینها ثابت است نه اینکه یکی یکی به وجود بیاید بلکه همه ثابت است.

تلمیذ: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»^۱

استاد: نه «فی بطنِ اُمّه» بلکه قبل از «بطنِ اُمّه»، اصلاً «بطنِ اُمّه» کجا است؟! قبلش، اصلاً قبل و بعدی نیست؛ قبل از «بطنِ اُمّه» و داخل «بطنِ اُمّه» و بیرون «بطنِ اُمّه» همه‌اش یکی است! التفات فرمودید؟! بله، خب دیگر خیال می‌کنم...

تلمیذ: حضرت آقا در مهر تابان از حضرت علامه - رضوان الله تعالیٰ علیهما - می‌پرسند که بالأخره پس این تنزلات برای چیست؟! همه‌اش بیخود می‌شود؟! چون آن حقیقتی که در آن عالم هست آمده عبوری کرده و رفته است، چرا از آن عالم نزول کرده به عالم کثرت آمده و دوباره از اینجا سیر می‌کند و به آن عالم می‌رود و عود می‌کند؟!

حضرت علامه می‌فرمایند: به خاطر این است که کمالاتی در آنجا نداشته که این کمالات فقط در عالم

^۱ . التوحید، ج ۱، باب ۵۸ - السعادة و الشقاوة، ص ۳۵۶، ح ۳.

کثرت پیدا می شده است و او آمده این کمالات را برداشته رفته است. بنا بر فرمایش شما اصلاً این غلط است، چون که کمالات نیست ما می گوئیم همه چیز بوده، آنجا چیزی...^۱

استاد: نه دیگر اصلاً صحبت اینجا و آنجا نیست. صحبت این است که این وجود برای کمالات خودش یک اطواری را طی می کند نه اینکه کمالی را نداشته است. خود وجود الآن این کمال را واجد است و خودش دارد این کمال را بروز و ظهور می دهد اسم این بروز و ظهور را کمال می گذاریم.

کل عالم خلقت فقط برای بروزات و ظهورات

تلمیذ: پس کل عالم خلقت برای بروز و ظهور است؟!

استاد: بله، فقط ظهورات و بروزات است والا همه چیز هست؛ یعنی وجود هیچوقت چیزی را فاقد نیست که واجد شود. اینکه می گوئیم: واجد شود، از کجا می آورد تا واجد شود؟! آیا ندارد؟! پس معلوم است که مسئله دیگری هست. مثل اینکه بنده علم ندارم، خدمت سرکار فیض آثار می آیم و از فیض شما بهره مند می شوم! من ندارم و فاقد هستم می آیم بهره مند می شوم. اما اگر فرض کنید که من الآن سیر باشم، دیگر غذا خوردن چه معنا دارد؟! من سیرم هستم مگر می خواهم بترکم؟! الآن صبحانه خوردم و میل هم به غذا ندارم دیگر سیر شدن معنا ندارد. وجود که کمالات را به واسطه تطوّر واجد می شود آیا نداشته است و به واسطه حرکت واجد می شود؟! چه چیزی را واجد می شود؟! آیا چیزی را که ندارد؟! یعنی عالم دیگری است؟! مسئله دیگری ورای این وجود است؟! آیا کمال دیگری است و این به واسطه حرکت، خود را به او می رساند؟! چیزی غیر از وجود نیست بلکه هرچه هست در خود این است؛ هم کمال اوّل در وجود است که وجود است، موجودیت خودش است یعنی کمالات ثانویه همه در خود وجود هست منتها اینها را دائماً بروز و ظهور می دهد مثل زمین که همه چیز داخل آن هست و دائماً اینها را یکی یکی بروز می دهد؛ نفت، گاز و آب از آن بیرون می آید، آن مکونات و چیزهایی که در زمین هست همه را بروز و ظهور می دهد و از جایی نمی آورد اما برای ما روی زمین مخفی است اما برای افرادی که دارند می بینند، همه را مشاهده می کنند که آنها جایشان را عوض می کنند.

تلمیذ: یک داستانی نقل می کنند از ... می گوید که وقتی داشتم می آمدم هر مرحله و هر عالمی را که طی می کردم ملائکه برای من تأسف می خوردند می گفتند که این بیچاره مهجور شده و دارد به عالم ماده و طبع می رود و هر عالم که می آمدم آنها مدام تأسف می خوردند! بعد از طرف حق برای ایشان ندا آمد که غصه نخور، غم مخور، یک جایی می روی دوباره برمی گردی! جای دیگر سیر خودش را قبل از وجود مشاهده کرده بود. استاد: قبل از وجود، بله.

^۱ . جهت اطلاع بیشتر به مهر تابان، ص ۲۳۹ رجوع شود.

تلمیذ: البته این طور که حقیقتش هست ما در کتاب خواندیم؟!

استاد: بله، یعنی عبوری که می کند انگار خودش را از آن مبدأ بعید می بیند دوباره حرکت می کند و به آن جای اوّل خودش برمی گردد.

خیلی عجیب است، جدّی هرچه انسان جلوتر برود بیشتر گیج می شود یعنی قاطی می کند که در واقع چه خبر است! افرادی هم که چیزی ندارند مثل همین آخوندها و مراجع راحت هستند، یک خدایی دارند و یک توسلی هم می گویند بر فرض داشته باشیم و مسئله دیگر حل است والاّ ...

اللهم صل علی محمد و آل محمد